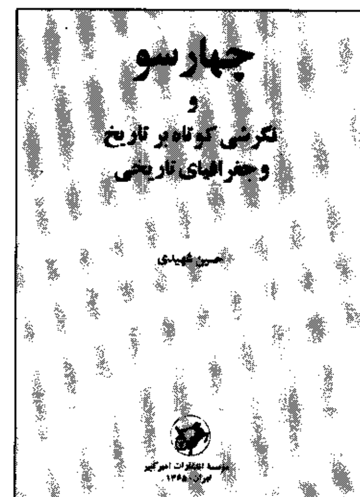
چهار سو
و نگرشی کوتاه
بر تاریخ و جغرافیای تاریخی

● لیلا محمدی



■ چهارسو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی
■ نوشته: حسین شهیدی
■ ناشر: امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵، ۲۹۴ ص

مقدمه:

انسان موجودی برگزیده و ممتاز از بین تمام آفریدگان، و خود جهانی در خور بررسی است. امتیاز انسان بر دیگر آفریدگان این است که هم به پشت‌سر می‌نگرد و گذشته خویش را می‌بیند و وارسی می‌کند و از آن بهره می‌گیرد و هم به جلو نظر می‌افکند و دربارهٔ آیندهٔ خویش چاره می‌اندیشد. این عنایت به گذشته و توجه به آینده ویژگی انسان است. البته بررسی واقعی انسان نشان می‌دهد که آدمی به همان اندازه که نگران آیندهٔ خویش است، به گذشتهٔ خود دلبستگی دارد. گویی گذشتهٔ او پشتوانهٔ زندگی حال و آیندهٔ اوست. از این رو تاریخ و شناخت آن جزء جدایی ناپذیر زندگی انسان است. بنابراین با در نظر گرفتن عناصر اصلی تاریخ یعنی انسان از یک سو و زمان و مکان از سوی دیگر، می‌توان گفت تاریخ مجموعه‌ای از همهٔ تأثیر و تأثرهای انسان در روابطش با خود، خدا، دیگران و طبیعت را شامل می‌شود. پس انسان و محیط پیرامون او رابطه‌ای متقابل با هم دارند که باعث می‌شود زمینهٔ مشترکی برای دو دانش تاریخ و جغرافیا به وجود آید. چنان‌که تاریخ به زمان زندگی انسان می‌پردازد، جغرافیا هم مکان زندگی انسان را بررسی می‌کند.

کتاب چهار سو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، تلاشی است برای روشن ساختن گوشه‌های تاریک رویدادهای تاریخی و جغرافیای وابسته به‌آن به خصوص در مورد ایران.

مؤلف کتاب آقای حسین شهیدی و ناشر آن انتشارات امیر کبیر است. مؤلف در پیشگفتار کتاب می نویسد:

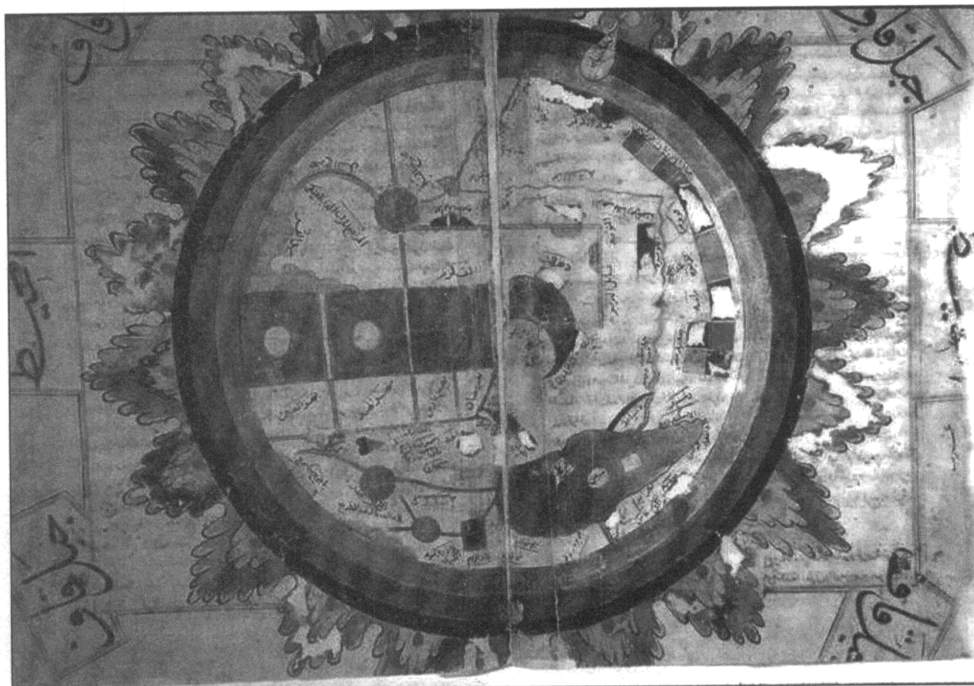
سرزمین ایران گرچه بارها آماج یورش و تاراج قرار گرفته و دچار ویرانی‌ها و زیان‌های جبران ناپذیری شده است، با این همه چه در دوران باستان و چه در سده‌های میانه و نزدیک دارای چنان فرهنگ و دانشی بوده که پس از اندک زمانی مردمان مهاجم رنگ ایرانی به خود گرفته‌اند و فرهنگ آن را پذیرا شده‌اند.

به عقیده نویسنده برخی در پی کم رنگ جلوه دادن خدمات فرهنگ و اندیشه ایرانی به جهان بشری و پر رنگ نمودن سهم تمدن یونان هستند که امری مطابق با واقع نیست.

کتاب در شش بخش سامان یافته است که در این مقاله به مباحث و مطالب مطرح شده در هر بخش نگاهی گذرا می افکنیم.

بخش نخست به معرفی نام‌های چهار جهت اصلی جغرافیایی که در این کتاب به نام «چهارسو» خوانده می شوند اختصاص دارد. در زبان تازی، مشرق، مغرب، شمال و جنوب به خوبی وضعیت و حالت زمین را هنگام گردش به دور خود بیان می‌کند. متأسفانه برابرهای این نام‌های تازی در زبان پارسی و در آثار گوناگون مانند؛ دانشنامه‌ها، واژه‌نامک‌ها، سرودنامه‌ها و پاره‌ای از نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی دچار دگرگونی شده و معانی چندگانه‌ای به خود گرفته‌اند. به عقیدهٔ نویسنده امروزه نام‌های فارسی «چهار سو» به گونه‌ای نادرست و مجازی در نوشته‌ها و

برابرهای نام‌های عربی چهار جهت اصلی جغرافیایی در زبان پارسی و در آثار گوناگون مانند دانشنامه‌ها، واژه نامک‌ها، سرود نامه‌ها و پاره‌ای از نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی دچار دگرگونی شده و معانی چندگانه‌ای به خود گرفته‌اند



◄ نقشه جهان ، از ابوعبدالله زکریا قزوینی (۶۰۰ـ۶۸۲ هـ.ق)

مفهوم درست خاور، مغرب و معنی درست باختر، شمال است؛ در صورتی که در اغلب نوشته‌ها در این مورد اشتباه صورت گرفته است

گفته‌ها به کار می‌روند، بدون آن‌که گوینده یا نویسنده دچار تردید شود. زیرا خاور را مشرق می‌دانند، در حالی که گزاره درست آن مغرب است و باختر را مغرب به حساب می‌آوردند، در صورتی که معنی درست آن شمال است.

در بخش دوم، «چهار سو» در سرودها و چامه‌ها معرفی شده است. نویسنده در این زمینه می‌نویسد:

«این در هم ریختگی و جابه‌جایی به گونه‌ای دیگر در سرودها و چامه‌ها به چشم می‌خورد و در می‌یابیم که چگونه این نام‌ها و خاور و باختر در مفهوم کلی یک مصراع یا یک بیت یا چند بیت معنی راستین خود را از دست داده‌اند».

در مبحث بعدی بیان دوری و نزدیکی، بعد مسافات، چگونگی نامگذاری برای مشرق و مغرب در ده نقطهٔ جغرافیائی و نیز نام‌های چهار در شاهنامه، گرشاسب نامه، ویس و رامین، ارداویرافنامه و... به اختصار ترسیم شده است.

موضوع بخش سوم بحثی است دربارهٔ چهارسو در نوشته‌های پارسی و تازی که در کتاب‌های شاهنامه، تاریخ سیستان، التنبیه و الاشراف، تاریخ طبری، المسالک و الممالک، تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال، تقویم البلدان، مفاتیح العلوم، اعلاق النفیسه، مروج الذهب و زین الاخبار مورد بررسی

با در نظر گرفتن عناصر اصلی تاریخ یعنی انسان از یک سو و زمان از سوی دیگر، می توان گفت تاریخ مجموعه‌ای از همه تأثیر و تأثرهای انسان در روابطش با خود، خدا، دیگران و طبیعت را شامل می شود

قرار داده است.

نویسنده در بخش چهارم دربارهٔ «چهارسو» در نوشته‌های پارسی میانه و اوستایی سخن گفته است. در این بخش نخست دربارهٔ پیدایش خط در ایران و جهان بحث شده است. پس از آن به «چهارسو» در نوشته‌های پهلوی و اوستایی و عواملی که موجب دگرگونی و تغییر در آن گردیده، اشاره شده است. در مبحث بعدی این بخش دیدگاه‌های گوناگون دربارهٔ خاستگاه نخستین ایرانیان بیان گردیده است که به بررسی نظریات و فرضیه‌های ذکرشده در این باره اختصاص دارد.

نویسنده در بخش پنجم کتاب، نگاهی کوتاه بر چند گزارش تاریخی دارد. به نظر وی یک محقق هنگام پژوهش دربارهٔ رویدادهای بزرگ تاریخی جهان باستان باید دقت زیادی به خرج دهد، زیرا برخی از شاهان و فرمانروایان باستان برای آن‌که روش فرمانروایی و رفتار و کردار خود را نیکو جلوه دهند، با دستیاری و همراهی دینیاران زمان خود، در تاریخ و روایات دینی دست برده و با آشفته کردن بخش‌هایی از آن افکار و عقاید مردمان را مطابق با نظرات و آرمان‌های دستگاه فرمانروایی خویش می‌کردند. یا با از میان بردن نشانه‌های معنوی و مادی



نقشه جهان، از علی ابن موسی المغربی، قرن ۱۳ میلادی

جابه‌جایی نام‌های تاریخی و جغرافیایی، ابهام وسوء استفاده‌های بسیاری را در گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی وابسته به‌آن‌ها به وجودآورده است

شاهان گذشته و ایجاد پیشینه‌ای ساختگی و دروغی برای نیاکان و گذشتگان خود به خواست‌ها و آرمان‌های خود دست می‌یافتند.

درهمین بخش به‌روش‌هایی که پادشاهان ساسانی از ابتدای امر برای پایداری تاج و تخت شاهی خویش به‌کار می‌بردند اشاره‌شده است. سپس روایات ذکر شده در منابع دست اول در این زمینه تجزیه و تحلیل شده است. در ادامه نویسنده دربارهٔ آیین مهر و رسمی شدن آیین زرتشت در ایران و علت تغییر مذهب در امپراطوری روم و بررسی دانش یونانیان و ایرانیان سخن به‌میان آورده و به تجزیه و تحلیل این مسائل بر اساس روایات شرقی و غربی و نتیجه‌گیری بر اساس آثار باستانی کشف‌شده پرداخته است.

موضوع بخش ششم جغرافیای دو تایی و جابه جایی نام‌های جغرافیایی است. نویسنده در این بخش به جا به جایی هایی که در نام‌های جغرافیایی از شرق به غرب و یا از شمال به جنوب به وجود آمده، اشاره‌کرده وکوشیده است نام‌های جابه جاشده جغرافیایی را بر طبق شواهدآشکارسازد. مانند: نام‌های هند و باختر و هیرکانی که از غرب به شرق جا به جا شده است.

این که آیا به واقع اسکندر مقدونی توانسته خود را از غرب ایران آن روزگار به هندوستان امروزی برساند و یا یک دولت تمام عیار یونانی پس از مرگ اسکندر در بلخ به وجودآید؛ این‌که دو رود سیحون و جیحون به چه نام هایی مشهور بوده و در اصل در کدام نقطه جغرافیایی قرار داشته‌اند و چگونه اشتباهات زیادی در گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی دربارهٔ آن‌ها صورت گرفته است، از جمله موضوعات دیگر این بخش است.

برخی در پی کم رنگ جلوه دادن خدمات فرهنگ و اندیشه ایرانی به جهان بشری و پر رنگ نمودن سهم تمدن یونانی هستند که امری مطابق با واقع نیست

در واپسین مبحث بخش ششم به جابه‌جایی نام‌های جغرافیایی دیگری چون: مازندران و سرزمین اشکانیان، سرزمین اردکان، آذربایجان شمالی یا آذربایجان روسیهٔ شوروی (آران) پرداخته شده است. مؤلف عقیده دارد این جابه‌جایی نام‌ها ابهام و سوء استفاده‌های بسیاری را در گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی به وجودآورده است. در این مباحث به منابع جغرافیایی و تاریخی اسلامی استناد شده و این منابع با پژوهش‌های شرق شناس بیگانه مقایسه شده است.

مؤلف محترم مباحث کتاب را با فهرست منابع فارسی، متشکل از ۱۶۴ منبع و به همراه فهرست‌های اشخاص و اعلام جغرافیایی به پایان برده است.